

کریم ولایتی *

نقش دین در ایجاد و تداوم تمدن

چکیده:

دانشمندان در بررسی تمدن و عوامل آن، دین را از عوامل و عناصر تمدن به شمار آورده اند و این بدان جهت بوده است که تاثیر دین در جامعه های بشری یک واقعیت غیر قابل انکار است؛ یعنی دین گذشته از اینکه خود را آسمانی و منتسب به موجود برتر از طبیعت می داند، در طول قرون و اعصار؛ در گستره عمر آدمی تاثیرات عمیق و شگرفی، بر جوامع بشری و به خصوص پیروان خود داشته است؛ بدین سبب در بررسی مسایل اجتماعی و انسانی، نادیده گرفتن عامل دین، به هر علتی که باشد، بی شک، نوعی تعصب جاهلانه و مخالفت با حقایق تاریخی و عینیت های خارجی تلقی خواهد شد.

ما در این نوشتار نقش دین را در ایجاد و تداوم تمدن مورد بحث قرار داده ایم، و آن را از زاویه های مختلف با تکیه بر واقعیت های مسلم بررسی کرده و

برای اولین بار خاستگاه و سرچشمهٔ دین و سنن دینی را از زاویه ای خاص و دیدی متفاوت با دیدگاههای دیگر مورد بررسی قرار داده ایم.

مقدمه

۱- یکی از واقعیات انکار ناپذیر تاریخ و جامعه های انسانی، وجود و اعتقاد به دین و پرستش موجود برتر از طبیعت است. اعتقاد به موجود برتر از طبیعت، در طول قرون و اعصار همراه انسان بوده است و به جرات می توان گفت که هیچ دورانی در گسترهٔ عمر آدمی نبوده است که آدمی بدون معتقدات دینی زیسته باشد. برخی از دانشمندان صاحب نظر به حدس اظهار نموده اند که دین با هنر هم عصر می باشد و این دو پدیده دهها هزار سال سابقه دارند.^۱

اثبات این حقیقت، به نظر ما، نیازی به ذکر دلایل و شواهد ندارد و اگر یکی دو مورد از قبایل آفریقایی و یا آمریکای شمالی، طبق گزارشهای محققان و جهانگردان^۲، به نیروی فوق طبیعت (خدا) اعتقاد نداشته اند و یا مناسک و عبادات و شعایر دینی را در برابر آنها انجام نمی داده اند، به قول ویل دورانت «اینها جزو حالات نادر است و این اعتقاد قدیمی که دین نمودی است که عموم افراد بشر را شامل می شود، با حقیقت توافق دارد. این قضیه در نظر شخص فیلسوف، یکی از قضایای اساسی تاریخ و روانشناسی به شمار می رود. او (فیلسوف) بدین مسأله توجه دارد که دین از قدیم الایام با تاریخ همراه بوده است.^۳

۲- اکنون دین با این قدمت و سابقهٔ تاریخی و به عنوان یکی از عوامل تمدن بشری چه مهمی به عهده داشته و چگونه توانسته است از عهده آن برآید؟ سرفراز یا سرشکسته؟ مطلبی است که دیدگاههای محققان دربارهٔ آن بسیار متفاوت است. برخی از صاحب نظران در ارزیابی خود از دین، نقش آن را مثبت

اعلام و تصریح کرده اند که دین در ایجاد و تداوم تمدن بشری نقش اساسی ایفا نموده است.

در برابر این گروه، عده دیگری از صاحب نظران هستند که بجدّ دین را عامل بازدارنده قافله بزرگ تمدن از پیشرفت تلقی نموده و مبارزه با آن را از واجبات فردی و اجتماعی آدمی دانسته اند. این نوشته برای دین نقش سازنده قایل است و اعتقاد دارد که ادیان در طول تاریخ پیوسته نقش واقعی و مفید خود را ایفا کرده اند. در این مقاله این حقیقت با سبک و روش خاصی تبیین شده است.

۳- در این نوشته ابتدا قصد داشتیم اثر طبیعی و وضعی دین و نفس اعتقاد به موجود برتر از طبیعت را در مورد تمدن بررسی کنیم و قصد پاسخگویی به پرسشهایی از این قبیل را نداشته ایم که سرچشمه دین چه بوده است؟ آیا خاستگاه دین و سنن دینی، فطرت و خوی و سرشت آدمی است؟ آیا عامل این نوع مسایل، عقلانی و یا روانی و اجتماعی است؟ اعتقادات دینی، مستدل است یا نامستدل؟ اگر عامل عقلانی و منطقی در پدید آمدن دین مؤثر بوده است، آن عامل کدام است و اگر عوامل دیگری اثر گذار بوده اند، چه ویژگیهایی داشته اند؟ و ... اما به هنگام تنظیم یادداشتها متوجه شدیم که به دلیل نوع مطالب و انسجام منطقی آنها از ذکر سرچشمه دین ناگزیریم؛ لذا علاوه بر نقش مثبت دین از خاستگاه آن نیز بحث کوتاهی با دید فلسفی به عمل آورده ایم.

معنای لغوی و اصطلاحی تمدن :

تمدن لغتی عربی است از ریشه مدن، مدینه یعنی شهر از همین ریشه گرفته شده است ظاهراً از آن جهت شهر را مدینه گفته اند که مردم در آن اقامت دارند. تمدن مصدر است از باب تفعّل.^۱ بنابراین تمدن یعنی اسباب و اسالیب

شهر نشینی اختیار کردن، شهرنشین شدن، خوی شهری گزیدن. برخی از صاحب نظران در مفهوم تمدن، تکلف و تشبّه را در نظر گرفته اند و آن را انتساب، استناد و وابستگی نمودن به معنایی که در این باب آمده است معنی کرده اند.^۶ ولی به نظر ما این استنباط صحیح نیست؛ زیرا کلمه مزبور، در حقیقت در مقام بیان این معنی است که فرد یا جامعه از مرحله بربریت و وحشیّت گذشته و به مرحله نظم و امنیّت و ابداع و خلاقیت و بالاخره به معرفت رسیده است. به هر حال صحیح تر آن است که تمدن را به معنی شهر نشین شدن، به اخلاق و آداب شهریان خوگر شدن، همکاری افراد یک جامعه در امور اجتماعی، اقتصادی، دینی، سیاسی و غیره بگیریم.^۷ که همگی لازمه معرفت اند، اضافه می کنیم که مدینه به معنی شهر و متمدن یعنی شهر نشین شدن، در مقابل ده و ده نشینی نیست، بلکه کلمات قریه و بلده و مدینه نظیر هم اند،^۸ و هر سه کلمه، مفهوم اجتماع مردم را در یک موضع و تعاون و تعاضد و همکاری آنها در شوؤن مختلف در بردارند.

تعریف اصطلاحی تمدن: صاحب نظران واژه تمدن را با مفاهیم مختلفی

تعریف کرده اند که چندان دور از معنای لغوی نیست. ویل دورانت در تاریخ تمدن خود می گوید: تمدن را به شکل کلی آن می توان، عبارت از نظمی اجتماعی دانست که در نتیجه آن خلاقیت فرهنگی امکان پذیر می شود، و جریان پیدا می کند. در تمدن، چهار رکن و عنصر اساسی می توان تشخیص داد که عبارت اند از: پیش بینی و احتیاط در امور اقتصادی، سازمان سیاسی، سنن اخلاقی و کوشش در راه معرفت و بسط هنر. وی پس از تعریف تمدن و ذکر ارکان چهارگانه آن اضافه می کند:

ظهور تمدن هنگامی امکان پذیر است که هرج و مرج و ناامنی پایان پذیرفته باشد.^۸

در این تعریف برای ایجاد خیمه تمدن، یک جامعه ثابت و منظم و چهار رکن و عنصر اساسی و بالاخره امنیت لازم، لحاظ شده است. بدین صورت، ثبات و عدم تزلزل جامعه، لازمه فعالیت و خلاقیت محسوب می شود. و در صورت فقدان چنان ثباتی، هیچ نوع تحرک سازندگی معقول، میسر نخواهد شد. از سوی دیگر، ایجاد یک نظم اجتماعی وقتی قرین توفیق خواهد بود که ارکان چهارگانه مذکور، نقش خود را ایفا کنند. پس در این تعریف یک نوع تعامل ظریف و دقیق بین ارکان اساسی تمدن از یک سو و نظم اجتماعی و امنیت لازم از سوی دیگر در جهت ایجاد تمدن لحاظ شده است.

مرحوم دکتر شریعتی تعریف دیگری از تمدن را به صورت ذیل ارائه کرده است:

تمدن به معنای کلی عبارت است از مجموعه ساخته ها و اندوخته های معنوی و مادی جامعه انسانی. مقصود از ساخته های انسانی، آن چیزی است که در طبیعت در حالت عادی وجود ندارد و انسان آن را می سازد. مقصود از اندوخته ها عبارت است از انباری از تجربه ها و داده ها، دانشها، قراردادهای و اختراعات گذشته یا دیگران که به جامعه به میراث می رسد.^۹

ساخته های انسان دو نوع است. یکی ساخته های مادی مثل خانه، فرش، صندلی، و ... و دیگری ساخته های معنوی مثل خط، ادبیات، هنرها و علوم مختلف.

عناصر تمدن: عوامل و عناصر تمدن بسیارند که انسان ابتدایی به کمک آن عوامل، توانست اندک اندک خود را از افق تاریک به اصطلاح بربریت و

وحشیّت خارج کند و در جاده زیبای معرفت گام نهد. جاده جدید با افق روشنی که از معرفت به دست آورده است، برای قافله بزرگ تمدن، بسی لذت بخش و هیجان آور است. البته گام نهادن انسان در عالم تمدن و انسانیت، یک شبهه بی مقدمه اتفاق نیفتاده، بلکه زمانهای بس طولانی سپری شده تا انسان زیون و ضعیف با تکیه بر آن عوامل خود را بیابد.

یکی از عوامل تمدن دین است و ما در اینجا تاثیر دین را در پیدایش تمدن بشری موضوع کار خود قرار می دهیم.

تعریف دین: دین و شریعت و ملت هر سه لغات عربی هستند و تقریباً به یک معنی آمده اند و شاید به همین جهت در تعریف هر کدام از آن سه، آن دو دیگر نیز داخل شده اند. به هر حال برخی از تعاریف دین را در ذیل می آوریم:

۱- راغب اصفهانی گفته است: دین عبارت است از پرستش و پاداش و به طور استعاره درباره شریعت به کار می رود. بعد می گوید: دین مثل ملت است ولی آن را به اعتبار پرستش و اطاعت از شریعت، دین می گویند.^۱

۲- طبرسی در ذیل آیه ۱۹ سوره آل عمران می گوید: طاعت و انقیاد را دین گفته اند، زیرا که طاعت برای جزاست. (یعنی خداوند به طاعت پاداش خواهد داد. بنابراین شریعت را از آن جهت، دین گفته اند که در آن طاعت و پاداش هست).

به نظر می رسد که در دین، دو جنبه اساسی لحاظ شده است؛ یکی پرستش و دیگری قانون و شریعت. بنابراین دین، مجموعه ای از اعتقادات (در حد پرستش) و قوانین و آداب و عاداتی است که در زندگی آدمی به گونه ای نقش ایفا می کنند.

۳- از دانشمندان معاصر، دکتر آریانپور در کتاب زمینه جامعه شناسی تعریف زیر را برای دین ذکر کرده است:

اگر وجوه مشترک صدها دین ابتدایی و تمدن را در نظر بگیریم، در می یابیم که کلمه دین معمولاً در دو معنی به کار می رود:

الف - در معنی فردی، شبکه ای است از اعتقاداتی پیچیده به نیروهای فوق طبیعت. مقصود از اعتقاد، گرایش شدید و نامستدل است و منظور از نیروهای فوق طبیعت، نیروهایی است خارج از جهان محسوس موجود.

ب - در معنی اجتماعی، شبکه ای است از سازمانهای اجتماعی که بر اساس آن اعتقادات فراهم آمده اند. دین در این معنی مبتنی بر سه گونه عامل است:

۱- مفاهیمی درباره چونی و چندی «نیروهای فوق طبیعت»

۲- احکامی درباره روابط و وظایف متقابل انسان و «نیروهای فوق طبیعت»

۳- شعایر یا مناسکی موافق آن مفاهیم و احکام^{۱۱}

دکتر آریانپور در این تعریف دایره عملی دین را به عبادات و مناسک محدود کرده است، اما در بحث جادو که به نظر ایشان خاستگاه اصلی و واقعی دین است به جادو در زندگی عملی انسان نقش گسترده ای قایل شده است. وی می گوید: کار عملی باعث تغییر طبیعت و رفع نیازمندیهای انسان می شود و کار جادویی به تغییر ذهن یعنی آرامش خاطر و امیدواری می انجامد.^{۱۲}

و نیز در بحث «آینده دین» می گوید: ما اگر ایمان به عظمت و وظایف عالی انسانی و ایثار در راه تعالی زندگی اجتماعی را غایت قصوای دین بینگاریم، آن گاه می توانیم با جرأت اعلام داریم که آینده دین بسی درخشان است. دین در

این معنی، هدفی است گرامی و پایدار و انسانی، که باید با همه وسایل ممکن به سوی آن شتافت.^{۱۳}

با توجه به تعاریف صاحب‌نظران، دین مجموعه ای است از:

۱- اعتقاد و گرایش شدید به نیروی غیبی (نیروی برتر از طبیعت) در حد پرستش.

۲- احکامی درباره روابط و وظایف متقابل انسان و نیرو یا نیروهای فوق طبیعت و یا وظایف متقابل انسانها در برابر یکدیگر (شریعت، سنن مقدس).
۳- مناسک و شعایر دینی (عبادات).

از سه بخش یاد شده، یکی نظری و دوتای دیگر عملی است. ابتدا آنچه را که جنبه نظری دارد، به علت اساس و زیر بنا بودنش مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱- اعتقاد به موجود برتر از طبیعت یا خدا.

خدا یا الله و یا مانی چگونه موجودی است که انسان ابتدایی و متمدن او را می‌ستاید و تا حد پرستش از صمیم دل می‌پذیرد؟ دکتر آریانپور در ضمن تعریف دین، این جمله را به صراحت اعلام داشتند که منظور از نیروهای فوق طبیعت (Super natural)، نیروهایی هستند خارج از جهان محسوس موجود. این نیروهای فوق طبیعت به احتمال از همان ابتدا و شاید بعد از اندک زمانی با نامهای ویژه ای نزد قبایل گوناگون مانند «مانا» و یا «مانی تو» و «واکان»^{۱۴} و یا اسامی دیگری مانند خدا، الله و ... خوانده شده اند.

در اینجا طرح این سؤال را لازم می‌دانیم که اعتقاد و گرایش شدید به موجود فوق طبیعت یعنی نیرو یا نیروهای خارج از جهان محسوس موجود، از کجا برای انسان ابتدایی حاصل شده است؟ توضیح اینکه فلاسفه، علم را عبارت

از صورت حاصل از شیء نزد عقل می دانستند، بنابراین برای آنها به طور طبیعی این سؤال مطرح می شد که این صورت در ذهن چگونه و از چه راهی حاصل می شود؟ عقیده صاحب نظران از دوران تسلط فلسفه یونان تا امروز، بدین قرار است که راه حصول ادراکات آدمی اعم از جزئی و کلی و محسوس و معقول از طریق حواس ظاهری و باطنی است. البته افلاطون طبق مشرب فلسفی خود که به مثل اعتقاد داشت و علم را تذکر می دانست، با این نظر مخالفت کرد. بعد از افلاطون، شاگرد نامدارش ارسطو و بعدها حکمای اسلامی که در حقیقت پیروان مکتب ارسطو بودند، همان راه را پیمودند که پیشینیان پیمودند.

اینها بدین باورند که ذهن آدمی در ابتدای شکل گیری خود، همانند لوح سفیدی است که فاقد هرگونه نقش و نقوش است. و به تعبیر شهید مطهری نفس در ابتدای تکون فاقد ذهن است. اینان در یک تمثیل دیگر، ذهن آدمی را به انباری بزرگ تشبیه کرده اند که راه ورود به آن منحصراً کانالهای ویژه ای است به نام حواس؛ بدین معنی که ذهن فقط استعداد پذیرش صورتها را دارد و بالفعل واجد هیچ گونه معلوم و معقول نیست. ادراکات جزئی مقدم بر ادراکات کلی عقلی می باشند. صدرالمتألهین نیز در مبحث عقل و معقول اسفار می گوید: «حواس به منزله جاسوسهای مختلفی هستند که از نواحی مختلف خبر می آوردند و نفس از طریق این جاسوسها بهره مند می شود.» سپس اضافه می کند که این تصورات حسیه نفس را مستعد می کند برای حاصل شدن بدیهیات. ۱۵

نتیجه این بیان چنین خواهد بود: چیزی که در ذهن انعکاس یافته و مکشوف ذهن واقع شده، به نحوی از انحا منطبق بر محسوسات است و آنچه مادی و منطبق بر محسوسات نباشد هیچ وقت از طریق حواس، معلوم ذهن نخواهد شد و نمی توان از آن خبر داد. چه به گونه ایجابی و چه به گونه سلبی،

اکنون این سؤال مطرح می شود که مثلاً مفهوم «مانا»ی هستی گستر و هستی بخش انسان ابتدایی، برای او به صورت یک اعتقاد قلبی چگونه پدید آمده است. و حتی برای آن حقیقت برتر از طبیعت، اسما و صفاتی مقدس و متعالی انتخاب و اطلاق کرده است. در توجیه و تبیین حصول این نوع مفاهیم ماوراء الطبیعی برای ذهن بشر، حدود بیش از ۱۰ فرضیه و نظریه از سوی صاحب نظران ابراز شده است. که ما در اینجا به بیان دیدگاههای دکتر آریانپور و استاد مطهری می پردازیم.

یکی از فرضیه هایی که درباره علت گرایش انسان ابتدائی به موجود خارج از جهان محسوس، به نام روح، خدا یا جان، یا مانا پیشنهاد شده است، فرضیه ای است که از طرف برخی جامعه شناسان ماتریالیست ابراز شده است. دکتر آریانپور از صاحب نظران پیشکسوت دانش جامعه شناسی، در کتاب «زمینه جامعه شناسی» می گوید:

انسان جادوکار ابتدائی برای تبیین حرکات خود و طبیعت باور می دارد که چیزی یا نیرویی در همه چیزها جریان دارد... بومیان مه لانزی و پولسی نزی این نیرو را «مانا» می خوانند... بر اثر تحولات گوناگون جامعه، رفته رفته مفهوم مانای مرموز هستی گستر و هستی بخش به صورت مفهوم جان یا همزاد در می آید...

با تکامل بعدی جامعه و در هم شکستن تجانس اجتماعی و تقویت فکر انتزاعی، مفهوم جان یا همزاد که در آغاز مستقل از نمونها به شمار نمی آمده، از جسم تجرید می شود. انسان باور می کند که جان چیزی است متفاوت و مستقل از جسم و دارای نظامی متفاوت از نظام اشیای محسوس. پاره ای از تجارب زندگی نیز مانند رویا و بیماری و مرگ که، ماهیت آنها برای انسان ابتدائی روشن

نبوده، به تجرید مفهوم جان کمک می کنند. در نتیجه مفهوم ساده جان به مفهومی پیچیده تبدیل می شود و اعتقاد به جان یا همزاد گرایی به صورت دین ابتدایی در می آید.^{۱۶} همین مطلب را ویل دورانت در تاریخ تمدن با بیانی روشتر چنین آورده است:

انسان اولیّه از اینکه در خواب، اشباحی می دیده، مخصوصاً اشباح کسانی را که به یقین می دانسته مرده و از دنیا رفته اند، به این فکر می افتاده که هر موجود زنده ای می بایستی روح یا نیروی اسرارآمیز دیگری داشته باشد که ممکن است در هنگام بیماری یا خواب یا مرگ از بدن خارج شود.^{۱۷}

از بیانات این دو دانشمند به وضوح می فهمیم که انسان ابتدایی از مقایسه حالات گوناگون مرگ و حیات و بیداری و خواب، به وجود روح یا جان پی برده است. در نقد این نظر به اجمال می گوئیم:

اینکه آقای دکتر آریانپور می گوید: جانگرایی با تکامل جامعه و تقویت فکر انتزاعی و تجرید روح از جسم حاصل شده است، در حالی که انسان ابتدایی قبل از این دوره برای توجیه و تبیین حرکات خود و طبیعت، به «مانا»، یعنی نیروی فوق طبیعت اعتقاد داشته است. «مانا» موجودی است غیر جسمانی که در تمام نمودهای جسمانی جاری و ساری است.

اشکال ما این است که بشر ابتدایی این چنین مفهوم غیر مادی را به حق یا نا به حق، چگونه کشف و یا در ذهن خود ایجاد کرده است؟

نظریه استاد شهید مطهری: مرحوم شهید مطهری در پاورقیهای جلد ۵

«اصول فلسفه یا روش رئالیسم» برخی از نظریات مربوط به پیدایش مفاهیم دینی را با ذهن نقاد و دید فلسفی بررسی کرده، آنگاه به طرح نظر خود پرداخته اند؛ ایشان می گویند:

در تاریخ ادیان این مسأله مطرح می شود که علت پیدایش مفاهیم دینی که در راس آنها مفهوم «خدا» است، چیست؟ چطور شد که بشر به این مفهوم توجه کرد و به دنبال آن یک سلسله سنن و اعمال که فوق العاده برای آنها اهمیت قابل است، انجام داد؟ ... چه عامل و انگیزه ای بشر را به سوی مفاهیم خدا و دین و پرستش سوق داده است؟ آیا آن عامل، عقلانی و منطقی است یا روانی و اجتماعی؟ و اگر روانی است، آیا ناشی از یک تمایل فطری و ذاتی است، و یا نوعی عکس العمل است که روح در برابر پیشامدها انجام داده و می دهد.^{۱۸}

ایشان در ادامه سخن خود در توجیه حصول مفاهیم گوناگون برای ذهن بشر، از دو دسته علل و عوامل نام می برد: علل و عوامل روانی و اجتماعی و یا سیاسی و اقتصادی و علل و عوامل منطقی و عقلانی و یا فطری و ذاتی و بعد می گویند در توجیه و تبیین حصول مفاهیم گوناگون برای ذهن بشر، وقتی به دنبال عوامل روانی و اجتماعی می رویم که توجیه عقلانی نداشته باشیم و گرنه با وجود علل عقلانی و منطقی ارائه این چنین فرضیه هایی باطل خواهد بود.

استاد شهید آنگاه در توجیه حصول مفاهیم دینی برای بشر، چنین می گویند: بشر از قدیمی ترین ایام به مفهوم علیت و معلولیت پی برده است و همین کافی است که او را متوجه مبدأ کل کند و لااقل این پرسش را برای او به وجود آورد که آیا همه موجودات و پدیده ها از یک مبدأ آفرینش به وجود آمده اند، یا نه؟^{۱۹}

در بررسی این نظر، یک سؤال برای ما مطرح می شود و آن اینکه آیا واقعاً هر مفهومی که در حصول خود پشوانه منطقی و عقلی داشته باشد، در هر شرایط ذهنی، برای ذهن بشر، ممکن الحصول است، ولو اینکه بشر در مرتبه پایین تری از مراتب فکری و عقلانیت قرار گرفته باشد؟

به نظر می‌رسد که جواب، مثبت نباشد. این عبارت شهید مطهری که بشر از قدیمی‌ترین ایام به مفهوم علیّت و معلولیّت پی برده است و همین کافی است که او متوجه مبد، کلّ کند. ...

به مثابه این است که از ما پرسند چه عاملی سبب اندیشیدن انسان شده است؟ در جواب مثل دکارت بگوییم: اندیشیدن، ذاتی روح است و یا مثل خواجه نصیرالدین طوسی بگوییم:

«التجرّد و التعقّل متلازمان»؛ آیا چون اندیشه، ذاتی روح است، همه آن را می‌دانند و می‌فهمند؟ و یا واقعاً چون تجرّد و تعقّل در خارج لازم و ملزوم اند. همه این حقیقت را درک می‌کنند و می‌دانند ولو ساده اندیش باشند؟ ما بدین باور هستیم که در آن ظرف زمانی و مکانی که بشر نخستین، دم از خدا و یا روح و یا نیروهای برتر از طبیعت زده است و در غارهای باستانی نقوشی را به نام آن موجود مقدّس ترسیم نموده است، هرگز نمی‌دانست تفسیر محققانه و فیلسوفانه استاد شهید را در ذهن ساده خود جای دهد.

طبق نظر محققان، انسان و مذهب همراه و همزادند؛ در این صورت بسیار سخت و دشوار است که انسان ابتدایی با آن ذهن ساده بتواند مفاهیم ماوراء الطبیعه را به سبب اینکه فطری او و یا منطقی و عقلانی است بفهمد و درک کند. ما در این مسأله توحید را مثال می‌آوریم: گزنوفانس فیلسوف یونانی (۴۷۵ - ۵۷۰ ق.م) است که مورّخان فلسفه عموماً، او را پایه گذار اندیشه توحیدی در یونان می‌دانند اما چون برای برخی از تاریخنگاران فلسفه، پذیرفتن تحقق اندیشه توحیدی در آن زمان (حدود ۲۵۰۰ سال پیش) و در آن محیط سخت دشوار بوده، در مقام توجیه برآمده و یکتا پرستی او را یگانه انگاری تلقی کرده‌اند.

کاپلستون در تاریخ فلسفه خود می گوید: از ارسطو در متافیزیک نقل شده که گزنوفانس با توجه بر کلّ جهان گفت که واحد خداست. گفته اند که احتمال قوی می رود که او یگانه انگار (قابل به وحدت) بوده و نه موحد (قابل به یک خدا). و این تفسیر الهیات او یقیناً با طرز تفکر الیایی بیشتر سازگار است تا یک تفسیر خداپرستانه. چنین الهیات واقعاً توحیدی، مفهومی است که برای ما به اندازه کافی آشناست ولی در یونان آن دوره چیزی نا شناخته بوده است.^{۲۰} بدین ترتیب تایید حضور اندیشه یکتاپرستی در قرن ۵ و ۶ قبل از میلاد برای عده از دانشمندان سخت دشوار است، در آن صورت انسان نخستین چگونه می توانسته به این مفهوم پی ببرد. (یعنی موجودی خارج از جهان محسوس).

نگارنده، بدین اعتقاد است که همان طور که دین، یعنی اعتقاد و گرایش شدید به موجود برتر از طبیعت در طول قرون و اعصار در جامعه ها یک واقعیت انکار ناپذیر بوده و هست، وجود پیامبران و نیز دعوی رسالتشان از مسلمات تاریخ بشر و واقعیتی غیر قابل خدشه است. انبیا که از میان مردم برخاسته بودند، دعوی پیامبری می کردند؛ بدین معنی که خودشان را به جهان برتر از طبیعت منتسب می کردند، و در این ادعایشان به قدری با اطمینان قلب سخن می گفتند که شاید کمتر بتوان نظیری برای آن یافت. اولئین ادعای پیامبران این بوده است که آنها با مرکزی ارتباط یافته اند که با مراکز دیگر که معمول بشر است تفاوت اساسی دارد. نام این ارتباط، «وحی» است. این راهی است به کلی متفاوت از راه عادی بشری. انبیا به این راه و ارتباط درونی، به قدری ایمان و یقین داشتند که قابل تصور نیست.

با این بیان می خواهیم این حقیقت را اثبات کنیم که توجه به موجود برتر از طبیعت برای پیامبران، یک حقیقت شهودی و حضوری است که کیفیت و

حقیقت آن برای ما معلوم نیست. و تنها از طریق شنوایی، بدان وقوف یافته ایم. انبیا گفته اند قل انما آنا بشرٌ مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحدٌ... این قول از زبان انبیا صادر شده و به گوش انسان نخستین رسیده است. با توجه به اینکه زمینه و استعداد فهم این معنی در وجود انسان در تکون وجودی او تعبیه شده بود، او این ندا را شنید و در خور فهم خود برایش ادراک حاصل شد و اگر این زمینه در وجود او نبود، مانند حیوانات این پیام را در نمی یافت. و چون در تمام ادوار تاریخ، انسان به موجود خارج از طبیعت باور داشت لاجرم انبیا نیز که خود از نوع بشرند و با همنوعانشان زندگی کرده اند ذات احدیت را با اوصاف دانا، توانا، خالق، هستی بخش، مدیر و مدبّر به انسان تعلیم داده اند. از همین جا می توانیم علم را دو نوع بدانیم: ۱- علم اکتسابی؛ ۲- علم الهی؛ علم اکتسابی علمی است که افراد بشر از یکدیگر می آموزند و خدای تعالی اسباب و وسایل آن را در وجود آدمی تعبیه کرده است و و الله اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا و جعل لکم السمع و الابصار و الافئده لعلکم تشکرون^{۲۱}

علم دوم، علمی است که به واسطه وحی و الهام تعلیم شده است مرحوم محمد تقی شریعتی در تفسیر آیه شریفه "علم الانسان ما لم یعلم" می گوید: "ما لم یعلم" یعنی چیز را که نمی توانست بداند و این گونه تعبیر در قرآن فراوان است. مانند "لا یأتون بمثلہ"^{۲۲}... ولسن تفعلوا"^{۲۳} "که باید نمی توانند مانند قرآن را بیاورند و نخواهید توانست آن را انجام دهید، ترجمه شود.^{۲۴}

به نظر ما ترجمه مرحوم شریعتی از آیه صحیح و صایب است، چرا که امکان ندارد انسان از طریق حواس و یا تفکر و تعقلی که در هر حال منطبق بر محسوسات است، از عالم نامحسوس، ادراکی داشته باشد. خواجه نصیر طوسی

در مبحث نبوت کتاب تجرید یکی از فواید بعثت انبیا از ثواب و عقاب اخروی بر شمرده است؛ یعنی اگر انبیا از آخرت و پاداش آن خیر نمی دادند، انسان را برای دانستن آن راهی نبود.

بنابراین تردیدی نیست که ارتباط ادعایی انبیا با عالم غیب نه از راه حواس صورت می گیرد و نه از راه تعقل و تفکر، بلکه تنها راه ارتباط با غیب، راه وحی و الهام است. ما حقیقت وحی را نمی دانیم اما همین اندازه می توانیم بگوییم که چه بسا محتوای وحی برای معرفی موجود برتر از طبیعت، چنان است که حتی با راهنمایی و روشنگری انبیای الهی، عقول بشری از دریافت حقیقت آن ناتوان است:

“ان الله يحول بين المرء و قبله”^{۲۵}... هو الاول و الاخره و الظاهر و الباطن^{۲۶}” این حقیقت نه با خواب و مرگ برای انسان حل می شود و نه با قانون علیت و معلولیت. باید از زبان وحی بشنود و عقل را به کار اندازد.

استاد علامه جعفری در شرح مثنوی می گوید: آموزشهای ماورای طبیعی که بعدها تاریخ نویسان با سحر و جادو و کهنات مخلوط نموده و همه آنها را با یک مقوله اسرار آمیز تفسیر کرده اند، در همان دوران خود آموزشهای الهی پیامبران بوده است، که با گذشت روزگاران در تاریکی ابهام فرو رفته است. شیخ صدوق که از محدثان بزرگ شیعه است، بر خلاف نظر متکلمان اسلامی تصریح می کند که آدمی برای شناخت خدا یا باید نبی باشد یا از نبی بشنود. او نمی پذیرد که اگر انسان در محیطی به دور از ابنای خود زندگی کند و در آفرینش خود و جهان تعقل و تفکر کند، به خدای واحد شناختی حاصل می کند.^{۲۷}

اگر کسی بپرسد که از کجا می توان دریافت که خود وحی یک امر موهوم نیست ، چون درباره وحی چیزی نمی دانیم و هیچ راه معقولی نسبت به اثبات درستی آن نداریم ؛ پس شایسته نیست که چنین امر موهومی را عامل پیدایش مفاهیم ماوراء الطبیعی و سنن دینی بدانیم و در صورت اصرار باید پذیرید که از امر موهوم جز موهوم برنیاید ،
در جواب می گوئیم : با وجود قضایای تردید ناپذیر ذیل :

۱- وجود انبیا در تاریخ انکارناپذیر است ؛

۲- انبیا ادعا کرده اند که با جهان غیب در ارتباط اند ؛

۳- به دنبال این دعوی ، از ناحیه ایشان یک مجموعه وسیع مرتبط مؤثر مثبت ، بیرون آمده که تاثیرات عظیم غیر قابل انکاری در تشکیل افکار و اصلاح اجتماعات و تمدن‌ها داشته است و صحت و استحکام بسیاری از آن نتایج و آثار را علم و تجربه ثابت نموده است ؛

آیا می توان گفت که همه این آثار و این تمدن‌ها (مثلاً تمدن اسلامی - تمدن مسیحی و ...) از یک امر موهوم سر چشمه گرفته اند ؟^{۲۸}

یک بار دیگر می گوئیم تمام مفاهیم ماوراء الطبیعی و سنن الهی ، ابتدا از طریق وحی به انسان‌های کامل معلوم شده و سپس از طریق سمع بر انسان‌های دیگر رسیده و بعد ، از طریق تعقل و تفکر وسعت یافته و تکمیل گردیده است .

عوامل تمدن ساز دینی

۱ - اعتماد به موجود برتر از طبیعت و رشد معارف غیر تجربی

در تعریف لغوی تمدن آمده بود که انسان از حالت خشونت و حماقت به حالت معرفت و شهر نشینی انتقال یافت . نخستین گام انبیا در ایجاد تمدن بشری ، باز کردن باب معرفت به روی انسان جاهل و نادان بود و این حرکت

اساس و سنگ زیر بنای تمدن است. معرفت و شناخت، روشن ترین نور هدایت برای پیمودن راه تاریک و ناپیدای آینده بشر است. اگر وحی نبود و انسان از آن طریق به طور کلی به عالم ماوراء الطبیعه علم حاصل نمی کرد، تقریباً مباحث فلسفی برای انسان مطرح نمی شد.

جرقه مسایل فلسفی و در راس آنها مساله شناخت موجود برتر از طبیعت، به دست انبیا و وحی آسمانی زده شده است و عقول بشری تنها درباره چونی و چرایی آن به بحث پرداخته اند. برتر اندر اسل در تاریخ فلسفه غرب می گوید: فلسفه آن طور که من از این کلمه در می یابم حد وسط الهیات و علم است؛ مانند الهیات، عبارت است از تفکر درباره موضوعاتی که تا کنون به دست آوردن دانش قطعی درباره شان میسر نشده است، و مانند علم به عقل بشر تکیه دارد نه به دلایل نقلی، خواه مراد از دلایل نقلی سنت باشد، خواه وحی و مکاشفه. من می گویم هر گونه دانش قطعی علم است و هر گونه عقیده "جزمی" که از حدود دانش قطعی قدم فراتر بگذارد، به الهیات تعلق دارد.

اما میان الهیات و علم، برزخی نیز هست نامکشوف، این برزخ همان فلسفه است. تقریباً همه مسایلی که مغزهای متفکر، بیشترین توجه را به آنها دارند، از قبیلی است که علم نمی تواند به آنها پاسخ دهد. پاسخهای قاطع الهیات نیز اکنون دیگر مانند قرنهای گذشته قانع کننده نمی نماید. آیا جهان از روح و ماده ساخته شده؟ اگر چنین باشد روح و ماده چیست؟ آیا روح تابع ماده است یا خود دارای نیروهای مستقلی است؟ آیا جهان وحدت و غایتی دارد؟ آیا به سوی غایتی معین سیر می کند؟.. آیا شیوه زیست شریف و شیوه زیست پست وجود دارد؟ این شیوه چیست؟ و چگونه باید بدان دست یافت؟ آیا خوبی فقط در صورتی ارزش دارد که جاوید باشد یا اگر هم..؟ حکمای الهی به این

پرسشهای پاسخهایی می دهند که بسیار متقن است ولی همین اتقان آنها باعث می شود که نواندیشان با بدگمانی در آنها بنگرند. اگر پاسخ دادن به این مسایل کار فلسفه نباشد مطالعه آنها کار فلسفه است^{۲۹} ملاحظه می کنید که قلمرو فلسفه و الهیات یکی است. در این مسایل الهیات با عقیده جزمی، سخن می گوید ولی فلسفه از جواب قطعی خودداری می کند به هر حال قبل از آغاز فلسفه، وحی به آنها جواب داده است. اگر جرّقه معرفت به دست انبیا، روشنایی خود را بر بشریت گسترش نمی داد نه انسان ابتدایی و نه انسان متمدن تکامل یافته، هرگز از عالم تاریک ماده خارج نمی شدند و از آن همه مباحث دلنشین فلسفی و عرفانی که به قول راسل مغزهای متفکر، بیشترین توجه را به آنها دارند و امروز هم مطالعه آنها کار فلسفه اعلام شده است، خبر و اثری نبود. وحی الهی هرگز از قافله تمدن جدا نبوده و همواره آن را همراهی کرده است.

وحی فقط یک بار زایش نکرده است بلکه پیوسته از افقی بالاتر و بالاتر، درخشانتر از همیشه نور افشانی می کند. در زمینه مسایل فلسفی سخنی از علامه طباطبایی نقل می کنیم. این سخن از عظمت فوق العاده وحی حکایت می کند. ایشان در کتاب شیعه، در ذیل عنوان "بیاناتی که از پیشوایان شیعه به طرز تفکر فلسفی وارد شده است"، می گوید:

این بیانات در فلسفه الهیه یک رشته مطالب و مسایلی را حل می کنند که علاوه بر اینکه در میان مسلمین مطرح نشده بود، و در میان اعراب مفهوم نبود، اساساً در میان کلمات فلاسفه قبل از اسلام نیز که کتبشان به عربی نقل شده. عنوانی ندارد و در آثار حکمای اسلام که از عرب و عجم پیدا شده و آثاری از خود گذاشته اند، یافت نمی شوند. این مسایل همان طور در حال ابهام مانده و هر یک از شراح و باحثین به حسب گمان خود تفسیری می کردند تا تدریجاً

راه آنها تا حدی روشن و در قرن یازدهم هجری حل شده ، مفهوم گردیدند.^{۳۰} اینها مسایلی هستند که با گذشتن قرنهای زیادی از آغاز اسلام حل نشده اند ، سهل است حتی در کلمات و آثار فضلالی امت از طبقات مختلف صحابه و تابعین و فقها و متکلمین و محدثین و حکمای اسلام ، نمونه ای هم از آنها در دست نیست.^{۳۱}

بی مناسبت نیست که در پایان این قسمت به نقد مطلبی پردازیم که آقای دکتر شرف الدین خراسانی در کتاب نخستین فیلسوفان یونان در شرح فلسفه طالس بیان کرده است :

نکته اشاره کردنی ، تصویری است که عقاید نگاران مسلمان از طالس ساخته اند و دانسته نیست که سرچشمه اطلاعات ایشان چه کشکول پر افسانه‌ای بوده است . مثلاً شهرستانی این گونه طالس را معرفی می کند : او نخستین کسی است که در ملطیه (ملیتوس) فلسفه پرداخت و گفت : که جهان را آفریننده ای است که خردها صفت وی را از لحاظ هویت (هستی) او در نمی یابند بلکه وی از لحاظ آثارش ادراک می شود و گفت : سخن گریز ناپذیر این است که آفریننده بود و هیچ آفریده ای نبود.^{۳۲}

اولاً چطور در پاسخ به اشکال آقای خراسانی باید گفت : که حکایت شهرستانی از طالس در مورد اینکه اصل نخستین آب است قابل قبول و راست تلقی می شود ولی مطلب دیگر او که طالس گفت جهان را آفریننده ای است که خردها صفت وی را از لحاظ هویت هستی او در نمی یابند ، افسانه و دروغ تعبیر می شود . چرا نگوییم که طالس این مساله را از آیین الهی موسوی گرفته است ؛ چرا که تورات در آن دیار قرنهای پیش موجود بوده و یوسف صدیق در مصر سالها حکومت کرده است و قوم بنی اسرائیل در مصر به نشر نام خدای

یگانه و ارائه زندگی ساده فعال و صالح مشغول بودند^{۳۳} آیین توحید موسوی در آن ایام در سرزمین مصر اگر رایج نبوده، دست کم جزو آیین های مصریان بوده است. خود شهرستانی می گوید: طالس این مطالب را از مشکوه نبوت برگرفته است^{۳۴}.

۲- پیامبران از طریق دعوت انسانها به عمل صالح و مبارزه با فساد بزرگترین خدمت را به تمدن کرده اند.

از آثار و خصایص ادیان، دعوت به فضایل و اعمال صالح است؛ به عبارت دیگر، ادیان همیشه بشر را به آنچه خیر و صلاح فرد و جامعه در آن بوده است، فراخوانده اند و هرگز دین و آیینی در میان ادیان مشاهده نشده است که فرد و جامعه را به فساد و تباهی، به تعدی و تجاوز و تمایلات و شهوات نفسانی دعوت کند. طبیعت آدمی به خیر و صلاح سرشته است و صلاح را به خوبی می شناسد. وقتی که تمایلات و شهوات نفسانی، جامعه را تهدید کرده و فساد را گسترش داده است، پیامبران الهی به عنوان معلّمان و معماران جامعه انسانی قیام نموده و دعوت خود را از مبدا و معاد که زیربنای همه خوبیها و نیکی ها و راستی ها و درستی هاست، آغاز کرده و سرود فضیلت را برای او زمزمه نموده اند. آنچه از تاریخ ادیان استنباط و استفاده می شود دعوت پیامبران به فضیلت و عمل صالح گام به گام پیش رفته است و سرمشقها با نیاز فرد و جامعه توأم بوده است. اینان، ابتدا در دوران کودکی انسان که زندگی بدوی و ساده ای داشته و در حقیقت آغاز زندگی او بوده است، او را با مبدا و معاد و ثواب و عقاب اخروی آشنا کردند، سپس برنامه های عملی و اصلاحی ارائه نمودند. در این مرحله مبارزه با شهوات دنیوی و نفسانی که دو محرک اصلی و فساد در دنیای متمدن است، آغاز می گردد. انبیا در این مرحله، درس پاکدامنی و امانت

داری را به انسان آموختند. در مرحله دیگر که مجال بروز خودخواهی ها، سود طلبی ها و برتری جویی هاست تعدی و تجاوز به حقوق دیگران لازمه آنهاست عدالت را عرضه و با فسادهای ناشی از قدرت و غرور، مبارزه می کنند.

پیامبران همیشه مبشر و منذر بودند: انسان را به فضایل اخلاقی بشارت دادند و از رذایل اخلاقی باز داشتند. آنچه به فضایل مورد دعوت و بشارت انبیاست و تمدن بشری را به پیش سوق می دهد، زیاد است: صداقت، عدالت، امانت، محبت، وفای به عهد، راستی و درستی، انفاق، اصلاح امور خلق و تزکیه نفس و خودسازی و... که همگی مورد تایید و تاکید انبیاست از جمله آنهاست.

و آنچه به رذایل معروف است، انسان را از ارتکاب به آنها برحذر داشته اند که از جمله آنهاست: خیانت، کم فروشی، ظلم، دزدی، فحشا و فساد.

۳- یکی دیگر از نقشهای دین در ایجاد تمدن و تداوم آن، نظم و امنیت آفرینی اوست. نظم و امنیت اجتماعی مرهون دین است. محتمل است که نخستین خدمت دین به جامعه بشری ایجاد نظم و امنیت بوده است. در تعریف تمدن گفتیم که نظم و امنیت اجتماعی را مرهون ارکان چهارگانه (در ص ۴ این مقاله آمده است) تمدن می داند و ارکان چهارگانه را محصول نظم اجتماعی.

در اینجا می گوئیم نظم و امنیت، و ثبات لازمی که برای تحقق ارکان تمدن، ضروری است، از یک سو در فطرت انسان تعبیه شده و از سوی دیگر دین، ضمانت تحقق آن را به عهده دارد. این نکته را هم طرفداران دین و هم مخالفان سر سخت دین ابزار و اظهار کرده اند که دین یکی از بزرگترین عوامل نظم اجتماعی است. ماکیاول یکی از آنهاست. وی در قسمتی از سخنانش می گوید "هرکس که با دقت تاریخ رُم را مطالعه کند، ملاحظه خواهد نمود که تا چه پایه، مذهب در فرماندهی سپاهیان، در یگانگی مردم و ترغیب آنان به کارهای

خوب و شرمسار کردن تبهکاران موثر بوده است، در حقیقت نمی توان هیچ قانونگذار برجسته ای را در جوامع بشری پیدا کرد که به مراجع الهی توسل نجسته باشد؛ زیرا در غیر این صورت هرگز قوانین آن مورد اقبال مردم قرار نمی گرفته است.^{۳۵} برای اینکه اجتماع پاسبنانی نامرئی ایجاد کند و تمایلات اجتماعی را در مقابل تمایلات افراد بر انگیزد و حسّ خوف و رجا را در میان مردم تحریک کند، از دین استفاده کرده است. استرابون در این باره گفته است: یک فیلسوف در برابر گروهی از زنان، یا در مقابل مجموعه در هم آمیخته ای از مردم، هرگز نمی تواند امیدوار باشد که، با نیروی استدلال، حسّ و قانون، تقوی و ایمان را به آنان تزریق کند، وی برای اینکه موفق شود، ناچار است از خوف دینی استفاده کند.^{۳۵}

ولتر در ماده "خدا" در کتاب "قاموس فلسفی" هولباک را مخاطب خود قرار داده، می گوید: شما خودتان می گوید که عقیده به خدا... عده ای را از ارتکاب خیانت باز داشته است. تنها همین برای من کافی است اگر این اعتقاد حتی فقط از ارتکاب ده جنایت و ده تهمت مانع می گردید، باز من تاکید می کردم که تمام مردم می باید آن را بپذیرد.^{۳۷}

۴ - قوانین دینی از عوامل تمدن است

ابتدا متذکر می شویم که به احتمال قوی برای انسان ابتدایی چیزی به نام قانون وجود نداشته است. بلکه مفاهیم اخلاقی و حقوقی در تعیین روابط فرد با فرد و یا فرد با جامعه، با مفهوم خوب و بد که از وجدان آدمی نشات می گیرد، قابل تفهّم و تفهیم بوده است. اگر خوب و بد رعایت نگردد به علت ظهور اختلاف و خصومت میان افراد جامعه نظم جامعه مختل می شود و اختلال نظم و امنیت به جنگ و چه بسا قطع حرث و نسل منجر می گردد که با بقای نوع انسان

در تعارض و تراحم است. به هر حال، تعیین مرز میان خوب و بد که به حقوق افراد و نظم اجتماعی مربوط است، امروز به نام "قانون" و در ادیان ابتدایی بنام "تابو" و در ادیان پیشرفته به نام حلال و حرام شناخته می‌شود. دانشمندان و محققان ادیان و جامعه‌شناسی می‌گویند: انسان از ابتدایی‌ترین دورانهای خود با یک نوع فکر مذهبی همراه بوده است و موجودات نامرئی و نامحسوس در ضمیر ساده و ابتدایی وی تاثیر و نفوذ عمیق داشته است. اندیشه‌های مذهبی گاهی او را از کاری باز می‌داشت و گاهی به کاری وامی‌داشت. انسان ابتدایی به ارواح مقدسه و ارواح خبیثه که در داخل اشیا، نهان بوده‌اند، از صمیم دل باور داشت. همین باور و اعتقاد به ارواح و یا به یک قدرت فوق‌الطبیعه در اشیا سبب می‌شد که او از شدت ترس، از آن اشیا دوری بجوید و آنها را لمس نکند؛^{۳۸} این شیء متمایز و دارای قوه‌نهایی مرموز را... تابو نهاده‌اند.

دانشمندان تاریخ ادیان، ریشه رسوم و آداب اخلاقی را در همین "تابو"های (محرّمات) گوناگون باستانی یافته و حرمت و اجتناب از آنها را پایه و اساس آداب و عادات دانسته‌اند و به صراحت می‌گویند: تحوّل و تکاملی که در اعتقاد به تابو از دورانهای بسیار دور، صورت گرفته امروزه به مسایل حلال و حرام و اوامر و نواهی منتهی گشته است.^{۳۹}

نتیجه منطقی مطالب مذکور این خواهد بود که اخلاق و آداب و عادات سازنده و قوانین حاکم بر روابط انسان ابتدایی و نیز انسان تکامل یافته در طی قرون و اعصار ملهم از دین بوده و این حقیقتی است انکار ناپذیر و در یک جمله کوتاه بیان می‌شود:

دین، به عنوان سنگ زیر بنای تمدن نقش سازنده خود را در تمام سطوح ایفا کرده است.

۵ - علوم بشری از انبیا آغاز گردیده است .

از چیزهایی که در تتبع تاریخ ادیان حایز اهمیت است ، وجود طبقه ای است به نام جادو کار و ساحرو کاهن (عالم روحانی)

این گروه از ابتدا ، بشر ابتدایی را در امور دینی و دنیوی کمک و رهبری می کرده اند . از تعلیم آداب و وظایف دینی گرفته تا امور دیگر مثل باراندن باران و آسان ساختن درد زایمان و تسهیل تولد کودک و حاصلخیز کردن زمین و رتق و فتق امور معیشتی و روحی و جسمی و غیره . و بالطبع مردم نیز با حسن و احترام بدانها می نگریستند . از آنچه از نوشته های محققان و دانشمندان تاریخ ادیان در این زمینه بر می آید ، این است که این گروه مدعی دریافت وحی بوده اند^۱ و با خواندن اوراد و اذکار خود را به نیروهای برتر از طبیعت نزدیک می ساختند تا از اراده ارواح برای منظورهای بشری استفاده کنند . امروزه برخی از دانشمندان صاحب نظر ریشه بسیاری از علوم را در همین گروه تجسس می کنند و با صراحت اعلام می دارند . که " از جادوگری بتدریج پزشکی ، شیمی ، استخراج فلزات و علم هیئت به وجود آمده است^۱ به عقیده هربرت اسپنر کاهنان همان گونه که نخستین ادیبان بوده اند^۲ اولین دانشمندان نیز به شمار می روند^۲ نظیر این اظهارات از سوی صاحب نظران فراوان است . نکته ای که لازم است بدان توجه کنیم ، این است که موفقیت ممتاز این گروه در جامعه ابتدائی در گرو علم و بصیرتشان بوده است . دانش دینی و غیر دینی ساحر و کاهن سبب می شد که مردم در امور دینی و معیشتی و غیر آن بدان ها رجوع کنند و در رفع مشکلات از آنان مدد جویند . حال این سوال مطرح می شود که این گروه خلق الساعه از کجا و چگونه درکنار انسان ابتدایی ظاهر گشت . این علوم دینی و غیر دینی را از کجا به دست آورد ؟ مورخ ادیان ، باستان شناس و جامعه شناس برای تبیین این

موضوع چه چیز قابل ذکر دارد؟ بی شک این طبقه به هر نام و نشانی که از سوی صاحب‌نظران موسوم باشند، افرادی بودند صاحب علم و اندیشه و اهل هنر که دانش انسان نخستین از ایشان آغاز شده و نشر و گسترش یافته است. متأسفانه محققان نسبت به منبع و خاستگاه دانش این گروه هیچ اشارتی نکرده‌اند و اگر برخی جسارتی از خود نشان داده و خاستگاهی ذکر کرده‌اند این خاستگاه جز موهومات چیز دیگری نبوده است و جای شگفتی است که این همه تعالی و ترقی و تمدن چگونه می‌تواند از موهومات توکد یابد؟ ما بدین باوریم که این گروه و دانششان چه اندک باشد و چه بسیار، از منبع و حی نشأت گرفته است. و بعد در ازای زمان، بشر توانسته است به تجربه و تعقل در توسعه و تکمیل و تعمیق آنها بکوشد. مولانا جلال‌الدین در مثنوی این موضوع را به شرح زیر آورده است:

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| عقل و حس را سوی بیسوره کجاست | این نجوم و طب، وحی انبیاست |
| جزء پذیرای فن و محتاج نیست | عقل جزوی عقل استخراج نیست |
| لیک صاحب وحی تعلیمش دهد | قابل تعلیم و فهم است این خرد |
| اوّل و لیک عقل آن را می‌فزود | جمله حرفتها یقین از وحی بود |
| تاند او آموخت بی هیچ اوستا | هیچ حرفت را بین کین عقل ما |
| هیچ پیشه رام بی استا نشد | گرچه اندر فکر موی اشکاف بد |
| پیشه بی اوستا حاصل شدی | دانش پیشه از این عقل اربدی |

مولانا علت مطلب را نیز بیان می‌کند و آن اینکه حس و عقل جزئی نمی‌تواند از پرده‌های ضخیم محسوسات و معلومات تثبیت شده، نفوذ نموده و ماورای آنها را استخراج نماید. زیرا عقل جزئی اصولی را می‌پذیرد و روی آن اصول فعالیت می‌کند،^{۴۳} مرحوم علامه جعفری در تفسیر ادبیات فوق می‌نویسد اگر کسی چنین

ادعایی داشته باشد که آغاز علم از انبیا بوده و بشر به وسیله آنان به گسترش و تعمق در علم موفق شده است ، ادعای خلاف منطق نکرده است.^{۴۴}

یادداشتها

- ۱- برتراندراسل، جهان بینی علمی به ترجمه حسن منصور ص ۱ کتابهای
سیمرغ چاپ دوم (۱۳۵۵)
- ۲- ویل دورانت تاریخ تمدن چاپ جدید ۱۳۶۷ - ج ۱ - ص ۶۹ و نیز تاریخ
طبیعی دین اثر دیوید هیوم ترجمه دکتر حمید عنایت ص ۲۸. چاپ سوم
مهر مه ۱۳۶۰ تهران چاپ "شرکت افست" "سهامی عام"
- ۳- تاریخ تمدن ج ۱ ص ۷۰. چاپ ویراسته دوم ۱۳۶۷ سازمان انتشارات و
آموزش انقلاب اسلامی
- ۴- اقرب الموارد ماده مدن. فرهنگ لاروس عربی - فارسی
- ۵- دکتر شریعتی، تاریخ تمدن ج ۱ ص ۴ دفتر تدوین و تنظیم مجموعه آثار
معلم شهید دکتر علی شریعتی چاپ ۴ دی ماه ۱۳۵۹.
- ۶- فرهنگ معین ماده تمدن. موسسه انتشارات امیر کبیر چاپ دوم ۱۳۵۳
- ۷- مفردات راغب. اقرب الموارد، قاموس قرآن، سید علی اکبر قریشی، ماده
قریه
- ۸- ویل دورانت - تاریخ تمدن ج ۱ ص ۳
- ۹- دکتر شریعتی - تاریخ تمدن ج ۱ - ص ۶ - ۵
- ۱۰- مفردات قرآن - راغب اصفهانی. ماده دین
- ۱۱- زمینه جامعه شناسی، چاپ نهم - ص ۴۲۹ - چاپ تهران ۱۳۵۵
- ۱۲- همان - ص ۴۲۶
- ۱۳- زمینه جامعه شناسی ص ۴۳۶

- ۱۴ - همان ص ۴۲۶
- ۱۵ - به نقل از اصول فلسفه ج ۲ - ص ۷
- ۱۶ - زمینه جامعه شناسی ص ۴۲۷
- ۱۷ - تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۱ ص ۷۱
- ۱۸ - اصول فلسفه - ج ۵ - ص ۲۷ چاپ دفتر انتشارات اسلامی حوزه علمیه قم بی تاریخ .
- ۱۹ - تفصیل این مطلب را در مأخذ پیش ص ۲۸ مطالعه فرمایید
- ۲۰ - کاپلستون - تاریخ فلسفه - ج ۱ ص ۷۰ و نخستین فیلسوفان یونان - دکتر شرف الدین خراسانی شرح حال کزنوفانس
- ۲۱ - قرآن - النحل - آیه ۷۸
- ۲۲ - قرآن - الاسرا - آیه ۸۸
- ۲۳ - قرآن - البقره - آیه ۲۴
- ۲۴ - استاد محمد تقی شریعتی (تفسیر نوین) تفسیر سوره علق
- ۲۵ - قرآن انفال - آیه ۲۵
- ۲۶ - قرآن - الحديد آیه ۳
- ۲۷ - توحید صدوق ص ۴۰ و ص ۲۹۱ چاپ حوزه علمیه قم .
- ۲۸ - اقتباس از مهندس بازرگان - کتاب راه طی شده ص ۱۴
- ۲۹ - برتراندراسل تاریخ فلسفه غرب - نجف دریابندری ج ۱ ص ۶ و ۷
- ۳۰ - به علت سنگینی مطالب از آوردن آن مثالها خودداری شد . خواننده محترم در صورت تمایل به شیعه - سالانه ۲ مکتب تشیع ص ۱۲ چاپ اول سال ۱۳۳۹ مراجعه نماید .
- ۳۱ - شیعه سالانه ۲ مکتب تشیع چاپ اول سال ۱۳۳۹

- ۳۲ - نخستین فیلسوفان یونان ص ۱۳۰
- ۳۳ - راه طی شده مهندس مهدی بازرگان - ص ۲۸ قرآن مجید سوره یوسف
- ۳۴ - الملل و النحل شهرستانی موسسه ناشر الثقافه بیروت ص ۱۵۴
- ۳۵ - خداوندان اندیشه سیاسی ج ۲ قسمت اول ص ۵۱ - چاپ ۱۳۵۸ تهران
- ۳۶ - ویل دورانت - تاریخ تمدن ج ۱ ص ۶۸
- ۳۷ - تاریخ فلسفه - ترجمه عباس ذریاب خوئی ص ۲۳ چاپ دوم دانش ۱۳۴۵
(یک جلدی)
- ۳۸ - جان فاس - تاریخ ادیان ترجمه علی اصغر حکمت ص ۱۷ ، تاریخ ادیان
علی اصغر حکمت ص ۲۹
- ۳۹ - همان
- ۴۰ - ویل دورانت - تاریخ تمدن ج ۱ ص ۸۳
- ۴۱ - همان ص ۸۲ ج ۱
- ۴۲ - همان ص ۹۵
- ۴۳ - شرح مثنوی - ج ۱۰ ص ۱۶۳
- ۴۴ - همان ص ۱۶۰

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- قرآن کریم
- ۲- علامه طباطبایی ، اصول فلسفه ، "مقدمه و پاورقی از استاد شهید مطهری
"جلد پنجم دفتر انتشارات اسلامی حوزه علمیه قم ، بی تاریخ
- ۳- علامه طباطبایی ، اصول فلسفه ، "مقدمه و پاورقی از استاد شهید
مطهری"جلد دوم انتشارات صدرا ، قم بی تاریخ
- ۴- المنجد
- ۵- ناس ، جان ، تاریخ ادیان ، ترجمه علی اصغر حکمت ، سازمان انتشارات و
آموزش انقلاب اسلامی ۱۳۷۰
- ۶- اقرب الموارد
- ۷- حکمت ، علی اصغر ، تاریخ ادیان ، به کوشش پروین و پریچهر حکمت
چاپ پنجم ۱۳۷۱
- ۸- ویل دورانت ، تاریخ تمدن ، جلد اول مترجمان ، احمد آرام ، ع پاشایی ،
امیر حسین آریانپور سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی ۱۳۶۷ .
- ۹- دکتر علی شریعتی تاریخ تمدن ، جلد اول دفتر تدوین و تنظیم مجموعه آثار
شهید دکتر علی شریعتی ، تهران ۱۳۵۹
- ۱۰- هیوم ، دیوید ۷ تاریخ طبیعی دین ، ترجمه دکتر حمید عنایت ، چاپ سوم
انتشارات خوارزمی ، تهران ۱۳۶۰
- ۱۱- شریعتی ، محمد تقی ، تفسیر نوین ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی ، تهران

- ۱۲- دورانت، ویل، تاریخ فلسفه، ترجمه عباس زریاب خویی چاپ دوم نشر دانش، تهران ۱۳۴۵
- ۱۳- راسل، برتراند، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندری چاپ اول، تهران انتشارات کتابهای حبیبی ۱۳۴۰
- ۱۴- کاپلستون، تاریخ فلسفه، ترجمه دکتر جلال الدین مجتبیوی ج اول مرکز انتشارات علمی و فرهنگی تهران ۱۳۶۲
- ۱۵- خواجه نصیر الدین طوسی، شرح تجرید، علامه شعرانی چاپ اسلامیّه تهران، بی تاریخ
- ۱۶- علامه جعفری، شرح مثنوی، ج ۱۰، تهران ۱۳۶۲
- ۱۷- شیعه - سالانه ۲ مکتب تشیع مصاحبه علامه طباطبایی با پروفیسور هانری کربن فرانسوی، قم ۱۳۳۹
- ۱۸- دکتر آریانپور، زمینه جامعه شناسی، نشر نهم، تهران ۱۳۵۵
- ۱۹- مهندس مهدی بازرگان، راه طیّ شده، چاپ چهارم، شرکت سهامی انتشارات، تهران ۱۳۴۲

